

خلاصه جلسه قبل

بحث در این بود که آیا شرط وجه تضمین، شرط مخالف کتاب است یا خیر؟ و به همین مناسب به بررسی معنای آیه شریفه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» پرداختیم؛ در مقام بیان احتمالاتی بودیم که در معنای آیه شریفه وجود دارد، که سه احتمال بیان شد:

✓ **احتمال اول:** اکل مال به باطل یعنی مال دیگران را بلا عوض مصرف کنیم، پول بادآورده.

• در این صورت اگر شرط وجه تضمین در ضمن همان معاهده باشد، مشکل پیدا می‌کند.

✓ **احتمال دوم:** اکل مال به باطل یعنی از اسباب باطل برای تملک مال غیر استفاده نکنید.

• در این صورت شرط وجه تضمین، اکل مال به باطل نبود.

✓ **احتمال سوم:** اکل مال به باطل معنای اعم از دو معنای قبل را دارد یعنی هر جا مصداق مال مردم خوری باشد، مشروع نیست

یعنی هر جایی که تملک مال غیر بلا عوض باشد یا اگر عوض هم دارد از اسباب باطل برای تملک آن استفاده شده باشد، این

دو مورد هر کدام باشد، مصداق «اکل مال به باطل» است.

• در این صورت نیز شرط وجه تضمین، مشکل پیدا می‌کند.

سپس برای تأیید روایتی ذکر شد که با بعضی از احتمالات سازگار بود.

ادامه بحث

✓ **احتمال چهارم:** که این احتمال را محقق اصفهانی مطرح فرموده‌اند:

إِلَّا أَنْ يَقَالَ: إِنَّ مَوْرِدَ الْآيَةِ الْمَعَامَلَاتِ الْمَعَاوِضِيَّةِ بِقَرِينَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِإِعْطَاءِ مَالٍ وَأَخْذِ مَالٍ كَمَا هُوَ غَيْرُ بَعِيدٍ، فَغَيْرُ الْمَعَاوِضَاتِ وَالْإِبَاحَاتِ غَيْرِ دَاخِلَةٍ، وَعَلَيْهِ فَالْحَصْرُ صَحِيحٌ.

مورد آیه تنها معاملات معاوضی است و آیه به نحو کلی بیان نمی‌کند که هر مالی را به هر نحوی به دست آوردی، اکل مال به باطل است تا در موارد شک، شبهه مصداقیه خود دلیل لازم بیاید.

پس آیه تنها در مورد معاوضات است یعنی در داد و ستدهایی که مال و پول رد و بدل می‌شود مثل جایی که معامله ربوی یا قرض ربوی انجام می‌دهید که مجانی چیزی به دست نیاوردید بلکه چیزی دادید و چیزی گرفتید و داد و ستد است.

قرینه بر این معنا هم این است که در آیه می‌فرماید: أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ یعنی مال همدیگر یعنی در زمانی که شما پول می‌دهید و دیگری جنس می‌دهد یا برعکس، فلذا اعطاء و أخذ رخ می‌دهد، در این جاست که خداوند می‌فرماید: این معاوضات با اسباب باطله نباشد.

اگر این معنا باشد، دیگر مشکلی با بحث ما ندارد زیرا که «شرط»، معاوضه نیست و مشمول آیه شریفه نمی‌شود.

۱. حاشیه کتاب المكاسب (للأصفهانی، ط - الحدیثه)؛ ج ۱، ص: ۱۴۲.

• **بررسی احتمال چهارم:** این احتمال بر خلاف ظاهر است مخصوصاً با توجه به روایات تفسیریه که در ذیل آیه شریفه وارد شده‌اند مثل اینکه قمار را مصداق آیه شریفه دانسته‌اند یا اینکه تصرف در مال خودش شخص در صورتی که بدهی دارد را اکل مال به باطل دانسته‌اند، در صورتی که در این موارد معاوضه و دادوستد هم در کار نیست.

پس آیه شریفه ظاهراً اطلاق دارد و همه مواردی که عرفاً یا شرعاً اکل مال به باطل باشد را شامل می‌شود و از آنجا که باطل یعنی پوچ و هیچ، پس اگر آیه به معنای تقابل به باطل باشد معنا آیه می‌شود که: این پول در مقابل «هیچ» باشد و بلا ازاء مال را تملک کنید و اگر هم به معنای سبب باطل باشد یعنی شما به وسیله چیزی که سبب هیچ است یعنی سبب نیست می‌خواهید مالی را تملک کنید. در نتیجه شرط ما در اینجا، شرط مخالف کتاب الله می‌شود.

نکته:

در بحث ما فرقی ندارد که مقصود از الباطل، باطل عرفی باشد یا باطل شرعی یا باطل واقعی باشد. بعضی فرموده‌اند که مقصود از الباطل، باطل واقعی است، برای قضاوت در مورد این احتمال بایستی مقصودشان واضح شود تا صحت و سقم این ادعا مشخص شود:

این گروه معتقدند که «الفاظ وضع للمعانی الواقیه» پس باطل برای معنای واقعی خودش وضع شده است و کاری به عرف و شرع ندارد. پس اگر مقصود از الباطل سبب باطل باشد معنا این می‌شود که سببی که در واقع باطل است مقصود آیه است و عرف و یا شرع کاشف از آن باطل‌های واقعی هستند.

بخلاف وقتی که می‌گوییم مقصود از باطل در آیه شریفه «باطل عرفی» است که مقصود این می‌شود که عرف آن را باطل می‌داند یعنی عرف اعتبار کرده است که فلان چیز باطل باشد. و بخلاف باطل شرعی که به این معنا است که شارع آن را اعتبار کرده است که باطل باشد و واقعیت آن همین است. به طور مثال در مورد طهارت و نجاست فرموده‌اند که دو احتمال داریم:

✓ طهارت و نجاست امر واقعی‌ای است که شارع از آن کشف کرده است.

✓ طهارت امر اعتباری محض است یعنی شارع اعتبار کرده است که فلان چیز نجس است و فلان چیز پاک است.

در این جا هم در مورد سبب باطل این احتمالات مطرح است:

✓ سبب باطل یعنی امری که شارع و یا عرف آن را سبب نمی‌دانند.

✓ سبب باطل یعنی امری که واقعاً سبب نیست و عرف و شرع کاشف از آن است.

پس بحث «وضع الفاظ برای معانی واقیه» از این بحث که «یک امر واقعیت دارد و عرف یا شرع کاشف از آن هستند» جداست. ظاهراً در بحث ما که سببیت باشد این سبب، واقعیتی به جز امر اعتباری بودن ندارد و نمی‌توانیم بگوییم که فهم عرف در این مورد، اماره بوده است و نمی‌توان گفت که عرف در این موارد کاشف از آن واقعیت است بلکه سببیت این امور از امور اعتباریه است فلذا خود عرف می‌گوید من این امر را سبب می‌دانم مثل بیع یا این امر را سبب نمی‌دانم مثل قمار و واقعیتی به جز همین اعتبار ندارد. پس معنای این مبنا که وضع الفاظ برای معانی واقیه بوده است این است که باطل معنای جدیدی پیدا نکرده است و به همان معنای خودش است، به معنای هیچ است، پس معنای سبب باطل این است که شارع یا عرف آن را سبب قرار نداده است. در این احتمال هم باطل به معنای خودش می‌باشد و سبب باطل یعنی چیزی را که عرف و یا شرع واقعاً آن را پوچ می‌دانند و آن را سبب نمی‌دانند.

که در این صورت چون هم عرف و هم شرع «شرط» را سبب می‌دانند، فلذا شرط وجه تضمین باطل نیست و در نتیجه مخالف با کتاب و تحلیل حرام نمی‌باشد.

خلاصه مباحث در مورد احتمالات در معنای آیه:

دو احتمال ابتدایی در آیه مطرح است:

۱. آیه فقط در مقام بیان معاملات معاوضی است: از آن‌جا که «شرط» معاوضه نیست پس آیه مشمول شرط نمی‌شود، فلذا شرط وجه تضمین اکل مال به باطل و مخالف کتاب نمی‌شود. (این احتمال خلاف ظاهر است)

۲. آیه در مقام بیان اعم از معاوضات است، پس شامل شرط نیز می‌شود: در مورد معنای اکل مال به باطل سه احتمال داریم:

۱. مقصود تقابلی است یعنی تملک در مقابل هیچ و بلا عوض، مشروع نیست: اگر شرط وجه تضمین ضمن عقد بیع دیگری باشد، مصداق آیه نمی‌شود ولی اگر در ضمن خود معاهده چنین شرطی قرار دهند، مصداق اکل مال به باطل به این معنا خواهد بود.

۲. مقصود سبب است یعنی تملک به اسباب باطل، مشروع نیست: که در اینجا دو احتمال داده شده است:

❖ مقصود اسبابی است که عرف یا شرع آن را باطل می‌دانند: چون عرف و شرع، «شرط» را سبب باطل

نمی‌دانند از این جهت شرط وجه تضمین مخالفی با کتاب ندارد.

❖ مقصود اسبابی است که باطل واقعی هستند و عرف و شرع کاشف از آن هستند: از آنجا که در بحث

سبب، اسباب واقعی جز اعتبار ندارند فلذا این احتمال باطل است.

۳. مقصود اعم از سبب و عوض است یعنی تملک مال غیر نباید بلا عوض و یا با اسباب باطل باشد یعنی نباید صدق مال

مردم خوری صدق کند: در این صورت شرط وجه تضمین مشمول آیه می‌شود فلذا این شرط مخالف با کتاب می‌شود.

مؤیدات روایی برای احتمال اعم

روایات متعددی داریم که وقتی من حیث المجموع به آن‌ها توجه می‌کنیم می‌بینیم که احتمال خصوصیت مورد در آن‌ها متنفی است (هر چند به تنهایی هر یک احتمال خصوصیت داشته باشند) و اگر نگوییم که دلیل بر بطلان چنین شرط‌هایی هستند ولی حداقل مؤیدهای قوی‌ای هستند که چنین شرطی مصداق اکل مال به باطل است و مشروع نیست و به عبارت دیگر مؤید این معنا هستند که مقصود از آیه شریفه احتمال سوم (احتمال اعم) می‌باشد و اگر جایی مال مردم خوری صادق بود یعنی مال مردم را بلا عوض یا با اسباب باطله، تملک کردند، مشروع نیست، این روایات به چند گروه تقسیم می‌شوند، که هر کدام نسبت به موردی به خصوص یک مطلبی می‌فرمایند، حال اگر کسی توانست از این که در موارد متعدد اهل بیت «علیهم السلام» به یک نحو حکم کرده‌اند، قاعده‌ی کلی کشف کند و از موارد مختلف آن الغای خصوصیت کند، این مطلب دلیل مستقل بر مدعا (بطلان شرط وجه تضمین) می‌شود و إلا اگر نتوانست الغای خصوصیت کند این روایات مؤیدات خوبی بر مدعا خواهند بود؛ این نحوه از الغای خصوصیت شبیه سخنی است که مرحوم شیخ در قاعده استصحاب در ذیل صحیح زاره اولی می‌فرماید: وقتی این روایت را فی‌نفسه بررسی می‌کنیم نمی‌توانیم بگوییم به موارد دیگر هم سرایت می‌کند و نهایتاً می‌گوییم مربوط به باب وضو است ولی وقتی به سایر روایات توجه می‌کنیم، می‌بینیم که همین قاعده در باب طهارت خبثیه، رکعات نماز و.... نیز آمده است فلذا می‌فهمیم که این مطلب قاعده کلی است و این مورد که وضو باشد، خصوصیتی ندارد.

۱. فرائد الأصول؛ ج ۳؛ ص ۵۷: لكن الإنصاف: أن الكلام مع ذلك لا يخلو عن ظهور، خصوصاً بضميمة الأخبار الأخر الآتية المتضمنة لعدم نقض اليقين بالشك.

گروه اول: روایات باب جعاله یا اجاره

که هم در کتاب الاجاره و هم در کتاب الجعاله نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ
يَتَقَبَّلُ بِالْعَمَلِ فَلَا يَعْمَلُ فِيهِ وَ يَدْفَعُهُ إِلَى آخَرَ فَيَرْتَبِحُ فِيهِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ عَمِلَ فِيهِ شَيْئاً.

سند روایت صحیح است. (به تعبیر فقها، سند صحیح اعلانی است)

در روایت می‌فرمایند که پول بادآورده و لاعوض مشروع نیست فلذا حتماً خودش هم باید فعالیتی انجام داده باشد که این سود، بلاعوض و در مقابل هیچ نشود.

اگر ما تنها این روایت را داشتیم احتمال خصوصیت مورد می‌دادیم و می‌گفتیم که در باب جعاله و اجاره نمی‌توان این کار را کرد ولی وقتی به سایر روایات توجه می‌کنیم احتمال می‌دهیم که مورد خصوصیتی نداشته باشد و کبرایی کلی به دست می‌آوریم.

روایت ۴ و ۵ و ۶ و ۷ همین باب نیز یا به صراحت یا به مفهوم دلالت بر همین مطلب دارند:

۴- وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ الْعَمَلَ فَلَا يَعْمَلُ فِيهِ وَ يَدْفَعُهُ إِلَى آخَرَ يَرْتَبِحُ فِيهِ قَالَ لَا.

۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ الْحَيَّاطِ يَتَقَبَّلُ الْعَمَلَ فَيَقْطَعُهُ وَ يُعْطِيهِ مَنْ يَخِيطُهُ وَ يَسْتَفْضِلُ قَالَ لَا بَأْسَ قَدْ عَمِلَ فِيهِ.

۶- وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَيَّاطِ عَنْ مُجَمِّعٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَتَقَبَّلُ الثِّيَابَ أَخِيطُهَا ثُمَّ أُعْطِيهَا الْعِلْمَانَ بِالثَّلَاثِينَ فَقَالَ أ لَيْسَ تَعْمَلُ فِيهَا فَقُلْتُ أَقْطَعُهَا وَ أَشْتَرِي لَهَا الْحَيُّوطَ قَالَ لَا بَأْسَ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ .

۷- وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَلِيِّ الصَّائِعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَتَقَبَّلُ الْعَمَلَ ثُمَّ أُقْبِلُهُ مِنْ غِلْمَانٍ يَعْمَلُونَ

۱ (۳) - الكافي ۵- ۲۷۳- ۱.

۲. وسائل الشيعة؛ ج ۱۹؛ ص ۱۳۲

۳ (۲) - التهذيب ۷- ۲۱۰- ۹۲۳.

۴ (۳) - التهذيب ۷- ۲۱۰- ۹۲۴.

۵ (۴) - التهذيب ۷- ۲۱۱- ۹۲۶.

۶ (۵) - الفقيه ۳- ۲۵۲- ۳۹۱۲.

۷ (۱) - التهذيب ۷- ۲۱۱- ۹۲۷.

مَعِيَ بِاللُّثَيْنِ فَقَالَ لَا يَصْلُحُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ تُعَالَجَ مَعَهُمْ فِيهِ قَالَ قُلْتُ: فَإِنِّي أُذِيبُهُ لَهُمْ فَقَالَ ذَلِكَ عَمَلٌ فَلَا بَأْسَ.^۲

پس مجموع این روایات دلالت دارند که پول گرفتن از مردم بدون هیچ کاری و به صرف بستن قرارداد با کسی و واگذاری آن به دیگری، مشروع نیست، پس صرف قرارداد و تعهد و شرط، کار و فعالیت محسوب نمی‌شود که شخص در مقابلش پول بگیرد.

گروه دوم: روایت باب «بیع عربون»

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ لَا يَجُوزُ الْعَرَبُونَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَفْدًا مِنَ الثَّمَنِ.^۶

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ وَرَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَحْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع .^۱

عربون (یا عربون) چیزی شبیه بیعانه است که وقتی می‌خواهید معامله کنید، پولی را به شخص مقابل می‌دهید که اگر برای معامله نیامد، آن پول ملک طرف مقابل باشد و اگر هم برای معامله آمدید قسمتی از عوض باشد.

حضرت در روایت می‌فرمایند تنها عربونی جایز است که جزئی از ثمن باشد و اگر معامله رخ نداد به صاحب مال بر گردد. پس در اینجا که با هم قرارداد بسته‌اند و تعهد داده‌اند که در آینده باهم معامله کنند و پولی داده‌اند فقط این پول باید جزئی از ثمن باشد و إلا نمی‌شود این پول بلا عوض و به صرف همین قرارداد به ملک طرف مقابل در بیاید. پس در اینجا هم اگر الغای خصوصیت کنیم نتیجه می‌گیریم حضرت پول بلا وجه و بلا مازاء را مشروع نمی‌دانند.

اشکال سندی

هر چند این روایت را هم مرحوم شیخ و هم مرحوم کلینی و هم مرحوم صدوق نقل کرده‌اند ولی سند همگی به «وهب بن وهب» می‌رسد که همان قاضی معروف کذاب هارون الرشید است فلذا ضعیف است و حتی بعضی گفته‌اند که «من اکذب البریه» است، فلذا این روایت حجت نیست .

۱ (۲) - فی الفقیه - ادنیه.

۲ (۳) - فی الفقیه - قال (هامش المخطوط).

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹؛ ص ۱۳۳

۴ (۴) - الکافی ۵ - ۲۳۳ - ۱.

۵ (۵) - فی التهذیب زیادة بیع (هامش المخطوط).

۶ (۶) - فی نسخه من التهذیب هذا (هامش المخطوط).

۷ (۷) - التهذیب ۷ - ۲۳۴ - ۱۰۲۱.

۸ (۸) - الفقیه ۳ - ۱۹۸ - ۳۷۵۰.

۹ (۹) - قرب الإسناد ۶۹.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۸۹

۱. فهرست الطوسی /ص ۳۰۳: له کتاب عن صاحب المغازی و تزوج أبو عبد الله عليه السلام بأمة أعتى أم وهب بن وهب و كان قاضی القضاة بیغداد من قبل الرشید و هو ضعیف لا یعول علی ما ینفرد به.

رجال النجاشی ص: ۴۳۰: وهب بن وهب بن عبد الله بن زمعة بن الأسود بن المطلب بن أسد بن عبد العزی أبو البختری: روي عن أبي عبد الله عليه السلام و كان

علاوه بر اینکه در سند روایت **عن أبيه** داریم که مقصود محمد بن خالد البرقی است و محل کلام است زیرا که شیخ او را توثیق کرده است ولی نجاشی عبارتی در مورد او دارد که بعضی برداشت تضعیف کرده اند و گفته اند این مطلب با توثیق شیخ معارضه می کند فلذا تساقط می کنند و مجهول می شود، مرحوم نجاشی در مورد او می فرماید:

محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی: أبو عبد الله مولي أبي موسى الأشعري ينسب إلي بركة رود قرية من سواد قم علي واد هناك. وله إخوة يعرفون بأبي علي الحسن بن خالد. وأبي القاسم الفضل بن خالد. ولابن الفضل ابن يعرف بعلي بن العلاء بن الفضل بن خالد فقيه و كان محمد ضعيفا في الحديث و كان أدبيا حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب.

که اگر بگوئیم جمله «ضعيفا في الحديث» تضعیف است، تعارض رخ می دهد.

ولی بعضی در صدد توجیه برآمده اند به این صورت که:

✓ مرحوم خوئی: مراد از عبارت نجاشی این است که «یروی عن الضعفاء» نه اینکه خود او ضعیف بوده است و شاهدش نیز کلام

ابن غضائری است؛ ولی این توجیه دو اشکال دارد:

• مرحوم خوئی در موارد متعدد وقتی مطلبی از کتاب ابن غضائری نقل می شود می فرمایند کتاب ابن غضائری ثابت نیست ولی در اینجا از کتاب او شاهد آورده است!!

• ظهور «ضعیف فی الحدیث» در مورد خود شخص است و در هیچ جایی در مورد هیچ کسی به این معنا که از ضعیف نقل می کند نیامده است بلکه اگر اینچنین مفهومی را بخواهند برسانند می گویند «کان یروی عن الضعفاء» که مثلاً در مورد پسر همین شخص این تعبیر آمده است؛ مثل اینکه می گویند «ثقه فی الحدیث» که ظهور در این دارد که خود شخص ثقه است نه اینکه از ثقات نقل حدیث می کند.

✓ شیخ بهایی: با توجه به اینکه ایشان توثیق دارد و در اینجا قرینه داخله داریم که مقصود از «ضعیف فی الحدیث»، علم حدیث بوده است یعنی در علم حدیث خبره نبوده است فلذا در ادامه می فرماید: و كان أدبيا حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب، فلذا مقصود تضعیف ایشان نمی باشد، بلکه می گوید در ادبیات و تاریخ قوی بوده است و در علم حدیث ضعیف است. پس یا دلالت بر تضعیف ندارد یا اینکه مقصود مردد است و تضعیف محسوب نمی شود.

گروه سوم: اقاله همراه با وضعیه

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا (وَلَمْ يَشْتَرِطْ عَلَى صَاحِبِهِ شَيْئًا فَكَرِهَهُ) ثُمَّ رَدَّهُ عَلَى صَاحِبِهِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهُ إِلَّا بِوَضِيعَةٍ قَالَ لَا يَصْلُحُ لَكَ أَنْ يَأْخُذَهُ بِوَضِيعَةٍ فَإِنْ جَهَلَ فَأَخُذَهُ فَبَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمَنِهِ رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَا زَادَ.

کذابا و له أحاديث مع الرشيد في الكذب.

۱. رجال الطوسی ص: ۳۶۳: محمد بن خالد البرقی: ثقة هؤلاء من أصحاب أبي الحسن موسى.

۲. رجال النجاشی ص: ۳۳۵

۳. ابن غضائری ج: ۱ ص: ۹۳: محمد بن خالد البرقی بن عبد الرحمن بن محمد بن علی أبو عبد الله مولي حرير بن عبد الله. حديثه يعرف و ينكر. يروي عن الضعفاء كثيرا و يعتمد المراسيل.

۴ (۸) - التهذيب ۷-۵۶-۲۴۲.

۵ (۹) - ما بين القوسين لم ترد في المصدر.

۶ (۱۰) - في الكافي يقبله (هامش المخطوط) و كذلك التهذيب.

وَرَوَاهُ الْكُلَيْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ
وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادٍ إِلَّا أَنَّهُ تَرَكَ قَوْلَهُ وَ لَمْ يَشْتَرِطْ عَلَى صَاحِبِهِ شَيْئاً فَكْرَهُهُ .

۳۲

این روایت از حیث سند مشکلی ندارد و صحیح اعلائی است.

یعنی تنها در صورتی جنس را پس می‌گیرم که که قدری از ثمن را کم کنم و پول کمتری به مشتری می‌دهد؛ حضرت از این کار نهی کرده اند و فرموده‌اند که صاحب مال مالک قیمت بیشتری و ثمن اضافی نمی‌شود.
اگر بخواهیم روایت را در همین مورد حساب کنیم می‌گوییم که اقاله به این شکل صحیح نیست ولی با الغای خصوصیت می‌گوییم که پول بلا ازاء مشروع نیست و اقاله و... بهانه است و به این عناوین نمی‌توان پول اضافه و بلا عوض گرفت.

گروه چهارم:

۱۱- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ وَ عَلَّمَهُ تَحْرِيمَ الرِّبَا لِمَا هَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادِ الْأَمْوَالِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَرَى الدِّرْهَمَ بِالدِّرْهَمَيْنِ كَانَ تَمُنُّ الدِّرْهَمِ دِرْهَمًا وَ تَمُنُّ الْأَخْرَ بَاطِلًا فَبَيْعُ الرِّبَا

بررسی سندی

طریق مرحوم شیخ به محمد بن سنان طریق صحیحی می‌باشد و عبارت است از:

و رویته عن أبي- رضي الله عنه- عن علي بن إبراهيم، عن أبيه (ابراهيم بن هاشم)، عن محمد بن سنان

در مورد خود محمد بن سنان اختلاف است زیرا هم تضعیف دارد و هم توثیق فلذا عده‌ای او را ضعیف می‌دانند و عده‌ی دیگری او را ثقه می‌دانند و عده‌ای گفته‌اند چون هم تضعیف و هم توثیق دارد، این‌ها تعارض و تساقط می‌کند و فرد مجهول می‌شود.
به دو وجه می‌شود توثیق را مقدم کرد:

۱. معنای تضعیف رجالیون این است که معاصرین محمد بن سنان او را تضعیف کرده‌اند ولی توثیقی که شیخ مفید برای او بیان می‌کند، توثیق معمولی نیست، ایشان در کتاب الارشاد در بحث روایاتی که امام موسی بن جعفر روایاتی را در باب امام رضا «علیهما السلام» بیان می‌کنند، می‌فرمایند: این روایات را عده‌ای از خواص و بطانه امام کاظم «علیه السلام» که محرم اسرار حضرت و مورد وثوق امام بودند، نقل کرده‌اند، پس نکفته من یا معاصرین محمد بن سنان او را توثیق می‌کنند بلکه می‌گویند امام او را ثقه می‌دانسته‌است.

فلذا قول امام مقدم است و قول دیگران در کنار قول امام هیچ اعتباری ندارد و در این بحث فرقی ندارد قول دو طرف را با واسطه یا بلا واسطه شنیده باشیم.

۱ (۱)- الکافی ۵- ۱۹۵- ۱.

۲ (۲)- الفقیه ۳- ۲۱۷- ۳۸۰۶.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۷۱

۴ (۲)- الفقیه ۳- ۵۶۵- ۴۹۳۴.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۲۱

۶. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۵۲۳

۲. این هم توثیق معمولی است و توثیق و تضعیف با هم تعارض کرده‌اند ولی منجر به تساقط نمی‌شود، زیرا در مورد محمد بن سنان عده‌ای قائل بودند که ایشان غالی است و غلو در لسان قدماء چیزی بوده است که همه ما راه هم شامل می‌شود مثل اینکه مرحوم صدوق اول مرتبه غلو را اعتقاد به عدم سهوالتبی دانسته است، فلذا اگر شخصی متهم به غلو می‌شد اگر روایتی را هم در باب فضائل نقل می‌کرد متهم بود که از خودش جعل می‌کند فلذا دروغ گوشت و او را تضعیف می‌کردند مثل اینکه سهل بن زیاد را از قم اخراج کردند و او را متهم به غلو و کذب کردند.

در این صورت این تضعیفات در مورد این اشخاص از حجیت می‌افتد زیرا که ظنی بوده است فلذا توثیق بلا معارض می‌شود.

که اگر وثاقت محمد بن سنان اثبات شد، روایت صحیحه می‌شود.

بررسی دلالی

علت حرمت ربا این است که درهم زائندی که دریافت می‌کند، عوض و ما به ازاء ندارد فلذا این معامله باطل است و جایز نیست. و چون ما می‌خواهیم مجموع روایات را با هم می‌بینیم، می‌فهمیم که این روایت اختصاص به باب ربا ندارد و در مجموع اجازه نمی‌دهد که بدون عوض خود را مستحق و طلبکار مال دیگران بدانید - که البته با هدیه و... فرق دارد که در آن جا مال بلا عوض است ولی خود را طلبکار هدیه دهنده نمی‌دانیم و آن از بحث ما خارج است - .

پس روایت می‌فرماید شما نمی‌توانید به خاطر شرطو ربا و... خود را ذی حق بدانید.

نتیجه:

پس هم با توجه به معنای آیه شریفه و هم مجموع روایت، می‌فهمیم که شرط وجه تضمین - چه ضمن خود قرارداد آتی باشد و چه در ضمن عقد دیگری باشد -، ظاهراً شرط غیر مشروع است و پولی که در مقابلش دریافت می‌شود پول بلا عوض و باطل است.

پس اصل قرارداد آتی بدون شرط مشروع است ولی چنین شرط وجه شرعی ندارد.

بحث بعدی این است که آیا می‌شود این قرارداد را قبل از رسیدن به سررسید به دیگری منتقل کرد یا خیر؟ که باید به این مطلب توجه شود: که در خود قانون بورس که مصوب مجلس است، می‌گوید: در بازار مشتقه قرارداد آتی داد و ستد می‌شود ولی در مصوبه هیئت مدیره می‌فرماید که متعهد می‌تواند کسی دیگر را جایگزین خود کند و اسمی از خرید و فروش نمی‌آورد.

آیا این دو کار وجه شرعی دارد یا خیر؟ نیاز به بررسی دارد.

۱. معجم رجال‌الحديث ج: ۱۶ ص: ۱۵۱: و ذکر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذاني أني سمعت القاضي (العاصمي) يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الملقب ببنان، قال: كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال: صفوان: إن هذا، ابن سنان لقد هم أن يطير غير مرة، فقصصناه حتي ثبت معنا